روایتی از قضاوت‌های روزمره زندگی آدم‌ها

زندگی بیرون از خانه‌های جدول

گزارش

ترانه بنی‌یعقوب
گروه گزارش

توی چشم‌تان نگاه می‌کنند و خیلی عادی می‌پرسند: «ای بابا، پیر شدی و هنوز ازدواج نکردی؟» یا «هنوز کسی را نداری که بهت بگوید بابا یا مامان؟»

سؤال‌ها را می‌پرسند، بی‌آن‌که فکر کنند شاید درست دست گذاشته‌اند روی جایی از زندگی که قرار نبوده هیچ‌وقت درباره‌اش با آنها حرف بزنید. جالب‌تر اینکه گاهی همان آدمی که این سؤال‌ها را از شما می‌پرسد، حتی یک‌بار هم از شما نپرسیده: «اصلاً دلت می‌خواهد درباره زندگی خصوصی‌ات با هم حرف بزنیم یا نه؟»

نمی‌دانم شما تا به حال با این جنس سؤال‌ها مواجه شده‌اید یا نه؛ سؤال‌هایی که از یک جایی به بعد انگار جزئی جدایی‌ناپذیر از بزرگ‌شدن و «اجتماعی‌شدن» ما می‌شوند. تازه از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌اید: «پس کی می‌ری سر کار؟» سر کار رفته‌اید: «پس کی ازدواج می‌کنی؟» ازدواج کرده‌اید: «پس بچه کی؟» بچه‌دار شده‌اید: «یکی کمه، دومی کی میاد؟»

و این پرسش‌نامه خصوصی، انگار هیچ‌وقت تمام نمی‌شود: «چقدر درآمد داری؟» «خانه برای خودته؟» «ماشینت رو کی عوض می‌کنی؟»

بعد هم که سن‌تان بالاتر می‌رود، نوبت خود سن می‌رسد؛ جوان بودن می‌شود امتیاز، پیر شدن می‌شود اتهام. یک جا «هنوز خیلی جوانی»، جای دیگر «دیگه‌داری پیر می‌شی». یک جا ازدواج نکردن یعنی آزادی و انتخاب، جای دیگر یعنی «اشتباه بزرگی که مرتکب شده‌ای». بچه نداشتن، در یک موقعیت کاملاً طبیعی است و در موقعیتی دیگر، ناگهان تبدیل می‌شود به چیزی که باید بابتش توضیح بدهید.

شاید عجیب‌ترین بخش ماجرا همین باشد: اینکه ارزش‌ها و قضاوت‌ها مدام جابه‌جا می‌شوند، و در موقعیت‌های مختلف متفاوتند. یک جا پیر پیر هستید و یک جا کاملاً جوان... اما یک چیز ثابت می‌ماند؛ انگار همیشه کسی هست که فکر می‌کند حق دارد درباره زندگی شما سؤال بپرسد و بعد، براساس همان‌ها، قضاوت‌تان کند.

بیایید از همین موقعیت‌های ظاهراً ساده اما کاملاً جابه‌جا شونده شروع کنیم.

این رنگ برای سنت مناسب نیست

خانم پنجاه و چند ساله مشغول تماشای یک رگال شومیز رنگی است. باد کولر همین‌طور پارچه‌ها را با خودش جابه‌جا می‌کند؛ سرخابی، نارنجی و سبز، رنگ‌هایی روشن و پررنگ که این روزها حسابی ترند شده‌اند. زن به نظر می‌رسد جنس مورد نظرش را بین ردیف شومیزها پیدا کرده. یکی را از رگال بیرون می‌کشد و نگاهی به آن می‌اندازد، اما بعد رو به فروشنده می‌کند و می‌پرسد فقط همین رنگ‌ها را دارد یا رنگ خنثی‌تری هم در بساطش پیدا می‌شود؛ چون فکر می‌کند این رنگ‌ها چندان مناسب سنش نیستند.

اینجاست که فروشنده هنر خودش را نشان می‌دهد و حسابی زبان می‌ریزد: «ای بابا خانوم، این چه حرفیه می‌زنید؟ شما ماشاءالله خیلی هم جوونید. اصلاً این رنگ‌ها کاملاً مناسب شماست. حالا شما که جوان هستید، اما مشتری مسن‌تر هم داشته‌ام که از همین رنگ و مدل برده. اصلاً شما خیلی جوان‌تر از سنت به نظر می‌رسی چون ببینی فیس هستید.»

لبخند محوی روی لب زن می‌نشیند. با آن‌که به نظر می‌رسد چندان قانع نشده، سری تکان می‌دهد و تصمیم می‌گیرد یک شومیز حسابی سرخابی را پرو کند. احتمالاً اما کسی هست که بعداً وقتی شومیز را تن زن ببیند، پیش خودش خیال کند این رنگ زیادی جوانانه است و مناسب زن نیست و رک و راست هم بگوید: «کاش این را نمی‌خریدی، اصلاً به سنت نمی‌خورد.»

به هر حال، همه ما کم‌وبیش این‌جور قضاوت‌ها را داریم؛ حتی اگر منکرش شویم. گاهی آن‌قدر سریع درباره آدم‌ها تصمیم می‌گیریم که حتی فرصت نمی‌کنیم از خودمان بپرسیم: این قضاوت از کجا آمد؟ البته اصلاً نادرست نیست اگر بگوییم نوک تیز این قضاوت‌ها بیشتر سمت زن‌هاست. نمونه اثبات‌کننده‌اش هم همین که مردها وقتی به چهل‌سالگی می‌رسند، تازه اول چل‌چلی‌شان است؛ جا می‌افتند، جذاب می‌شوند، رو می‌آیند و انگار تازه زندگی دارد به آنها لبخند می‌زند. زن‌ها اما در همین سن، در روایت رایج، افت می‌کنند؛ جذابیت‌شان را از دست می‌دهند، دیگر به چشم نمی‌آیند و حتی باید بابت چهل‌ساله بودن‌شان خجالت‌زده باشند.

نمونه‌اش همین شبکه‌های اجتماعی که یکسره به زن‌های چهل‌سال به بالا شرم می‌دهد که اگر می‌خواهید همچنان در این سن هم جوان بمانید، این کار را بکنید و آن کار را. انگار بالا رفتن عدد شناسنامه، اتفاقی است که باید با آن مبارزه کرد؛ انگار زن باید مدام ثابت کند که هنوز جوان است. انگار اصلاً پیری جرم است. البته همه اینها بسته به موقعیت خیلی فرق دارد. چون مثلاً دور از جان‌تان، هر وقت بمیرید، آن وقت کاملاً جوانید یا جوان‌مرگ شده‌اید. تا به حال دقت کرده‌اید هر کس در هر سنی بمیرد، دیگران با آه و ناله می‌گویند: «آخ، چه جوان بود.» حالا ممکن است طرف بالای هفتاد سال هم سن داشته باشد.

> شاید عجیب‌ترین بخش ماجرا همین باشد: اینکه ارزش‌ها و قضاوت‌ها مدام جابه‌جا می‌شوند، و در موقعیت‌های مختلف متفاوتند. یک جا پیر پیر هستید و یک جا کاملاً جوان... اما یک چیز ثابت می‌ماند؛ انگار همیشه کسی هست که فکر می‌کند حق دارد درباره زندگی شما سؤال بپرسد و بعد، براساس همان‌ها، قضاوت‌تان کند

دستاوردهایی که وجود ندارد

برویم سراغ موقعیت بعدی؛ کارهایی که خیلی‌ها اصولاً براساس شناسنامه‌تان به شما حق انجام دادن‌شان را می‌دهند یا نمی‌دهند. مثلاً بالای ۳۰ سال هستید اما ازدواج نکرده‌اید. آن وقت است که ابروها بالا می‌رود و کم‌کم کل دستاوردهای زندگی شخصی‌تان زیر سؤال می‌رود. ازدواج می‌شود محور موفقیت و البته بچه‌دار شدن هم یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای زندگی.

زن در حالی که بچه دوساله‌اش را در آغوش گرفته، به خواهرش که دانشجوی پزشکی است اما هنوز ازدواج نکرده و بچه‌دار نشده، می‌گوید: «ببین، هرچقدر هم درس بخونی و موفق باشی، باید دنبال ازدواج کردن باشی؛ چون همین پدر و مادر خودمون هیچ‌وقت تو رو اگر ازدواج نکنی آدم موفقی نمی‌بینن.» خودش دیپلمه است و خواهرش می‌داند که توی دلش او خود را برای اینکه شوهر ودو فرزند دارد ذاتاً آدم موفق‌تری نسبت به او می‌داند. البته که در موقعیت‌های دیگر، همین خواهر، کارهای خانه و نگهداری از پدر و مادر را همیشه می‌اندازد روی دوش خواهر مجردش: «ای بابا، تو که مسئولیتی نداری و از هفت دنیا آزادی.» و بعد هم با یک جمله «خوش به حالت» جگر آدم را می‌سوزاند.

زن مجرد، یک جا کسی است که «موفق نیست» چون ازدواج نکرده و جای دیگر کسی است که «مسئولیتی ندارد» چون ازدواج نکرده.

زن و شوهری را می‌شناسم که مشغله‌شان زیاد است. در این اوضاع و احوال اقتصادی که همه‌مان درکش می‌کنیم، دو تا شغل دارند و وقت نمی‌کنند سرشان را بخارانند و فعلاً هم برنامه‌ای برای بچه‌دار شدن ندارند. اما هر بار به خانه دوست و فامیل سر می‌زنند، درباره بچه‌دار شدن حرف می‌شنوند: «چقدر آخر کار می‌کنید! هیچ‌وقت فکر کرده‌اید تهش این همه را که جمع می‌کنید برای چه کسی می‌خواهید؟ بگذارید.» قضاوت در قضاوت و حکم صادر کردن.

البته که هر وقت با فامیل و دوست و آشنا سفر و برنامه‌ای دارند، بیشتر کارها و مسئولیت‌ها با آنهاست؛ چون بچه ندارند و از همه آزادتر و راحت‌ترند.

ورود پیرها و افراد تنها ممنوع

حالا از اینها بگذریم که موقعیت‌های جدی زندگی‌اند. گاهی حتی همین کافه رفتن با سینما رفتن هم نیاز به مجوز دارد؛ یعنی یک کافه رفتن یا سینمای معمولی هم پر از قضاوت درباره سن و سال و موقعیت شماست. البته مانعی برای ورود شما، حالا در هر سن و سالی که هستید، به مکانی مثل کافه و سینما وجود ندارد؛ اما گاهی نگاه‌ها و برخوردها جوری است که طرف خودش می‌فهمد برای چنین مکان‌هایی زیادی پیر یا تنهاست.

این «پیر» که می‌گویم، البته می‌تواند همان تلقی از پیری باشد، نه اینکه طرف لزوماً پیر باشد. ولی وقتی پا به کافه‌ای می‌گذارد که هشتاد درصد جمعیتش ۲۵ سال یا زیر آن هستند پیر به نظر بیاید و ناخودآگاه معذب شوید یا مثلاً کسی که تنها به کافه و سینما می‌رود، یک‌جوری عجیب و غریب در نظر گرفته می‌شود. معمولاً می‌گویند طفلی لابد کسی را ندارد یا آن‌قدر تنهاست که این مدلی تفریح می‌کند. همین‌ها را به رستوران رفتن و سفر رفتن تنهایی هم می‌توان نسبت داد. انگار برای خیلی از ما، آدم‌ها باید در همان چارچوبی زندگی کنند که ما برای‌شان تعریف کرده‌ایم، اما کافی است کمی از خط بیرون بزنند. لباس‌شان جوان‌تر از سن‌شان باشد، در سنی که انتظار داریم ازدواج نکرده باشند، بچه نداشته باشند، تنها به کافه بروند یا حتی فقط تصمیم بگیرند جور دیگری زندگی کنند. آن وقت نگاه‌ها شروع می‌شود و سؤال‌ها پشت سر هم می‌آیند. شاید عجیب‌ترین قسمت ماجرا این باشد که ما برای زندگی آدم‌ها، از سن و لباس گرفته تا ازدواج و بچه و حتی تفریح کردن، یک جدول نانوشته داریم؛ جدولی که در آن برای هر سن و هر موقعیت، یک «باید» و یک «نباید» نوشته شده.

و وای به روزی که کسی تصمیم بگیرد خانه‌اش را در این جدول عوض کند.

دیدگاه

نسخه واحد برای زندگی نپیچیم

زهرا نیک‌زاد
روانشناس

از منظر روانشناسی، بخش مهمی از قضاوت‌های روزمره انسان‌ها از نیاز طبیعی ذهن به ساده‌سازی و طبقه‌بندی دنیای اطراف ناشی می‌شود. ذهن ما برای اینکه بتواند در میان حجم زیادی از اطلاعات، سریع‌تر تصمیم بگیرد و رفتار دیگران را تفسیر کند، از الگوهای ذهنی و تجربه‌های قبلی کمک می‌گیرد. این فرآیند در حالت طبیعی می‌تواند کارکردی داشته باشد، اما زمانی که کلیشه‌ها و پیش‌فرض‌های اجتماعی جای شناخت واقعی فرد را می‌گیرند، می‌توانند به قضاوت‌های نادرست و آسیب‌زا منجر شوند. برای مثال، وقتی جامعه برای هر سن و مرحله‌ای از زندگی، یک «باید» مشخص تعریف می‌کند؛ اینکه فرد در چه سنی باید ازدواج کند، چه زمانی بچه‌دار شود، چه شغلی داشته باشد، چگونه لباس بپوشد، چه ظاهری داشته باشد یا حتی اوقات فراغت خود را چگونه بگذراند، در واقع یک الگوی نسبتاً ثابت را به‌عنوان «زندگی درست» معرفی می‌کند، در حالی که انسان‌ها از نظر شخصیت، شرایط خانوادگی، اقتصادی، اهداف، ارزش‌ها، نیازهای عاطفی و تجربه‌های زندگی با یکدیگر تفاوت دارند و طبیعی است که مسیرهای متفاوتی را انتخاب کنند.

مشکل از جایی جدی‌تر می‌شود که فاصله میان زندگی واقعی فرد و انتظارات اجتماعی، به معیار سنجش ارزشمندی او تبدیل شود. فرد ممکن است به‌تدریج احساس کند چون مطابق انتظار دیگران زندگی نمی‌کند، پس به اندازه کافی موفق، جذاب، کامل یا دوست‌داشتنی نیست. تکرار این پیام‌ها، حتی اگر در قالب شوخی، کنایه یا سؤال‌های به ظاهر ساده مطرح شوند، می‌تواند احساس ناکافی بودن، شرم، اضطراب، نارضایتی از خود و کاهش عزت‌نفس را به دنبال داشته باشد؛ به‌خصوص اگر فرد در دوره‌ای از زندگی خود نسبت به جایگاه اجتماعی یا آینده‌اش احساس ناامنی بیشتری داشته باشد، تأثیر این قضاوت‌ها می‌تواند شدیدتر شود.

نکته مهم دیگر این است که نیت گوینده همیشه با اثر روانی حرف او یکسان نیست. ممکن است فردی با نیت شوخی، دلسوزی یا حتی کنجکاوی درباره ازدواج، ظاهر، فرزندآوری یا سبک زندگی دیگری سؤال کند، اما برای مخاطب، این پرسش تکراری می‌تواند معنای دیگری داشته باشد؛ گویی دائماً به او یادآوری می‌شود که با یک معیار اجتماعی فاصله دارد. بنابراین در ارتباط سالم، فقط نیت خودمان اهمیت ندارد، بلکه باید به تأثیری که کلامان بر دیگری می‌گذارد نیز توجه کنیم.

از سوی دیگر، وقتی قضاوت‌های اجتماعی به شکل مداوم تکرار می‌شوند، ممکن است فرد آنها را درونی کند؛ یعنی بعد از مدتی حتی در نبود دیگران نیز خودش را با همان معیارها ارزیابی و به خاطر انتخاب‌هایی که با الگوهای رایج متفاوت است، سرزنش کند. در این حالت، «قاضی بیرونی» به «منتقد درونی» تبدیل می‌شود و فرد ممکن است دائماً احساس کند از دیگران عقب مانده یا زندگی‌اش را آن‌طور که باید پیش نبرده است. این مسأله می‌تواند کیفیت روابط، رضایت از زندگی و حتی توانایی فرد برای تصمیم‌گیری مستقل را تحت‌تأثیر قرار دهد.

یکی از مهارت‌های مهم در حفظ سلامت روان، توانایی تشخیص میان «انتظار جامعه» و «انتخاب شخصی» است. اینکه دیگران چه چیزی را برای ما مناسب می‌دانند، الزاماً به این معنا نیست که همان انتخاب برای ما نیز بهترین گزینه است. فرد سالم از نظر روان‌شناختی تلاش می‌کند ارزش‌ها و نیازهای خودش را بشناسد و تصمیم‌های مهم زندگی را صرفاً برای فرار از قضاوت دیگران اتخاذ نکند. در سطح اجتماعی نیز لازم است از فرهنگ «نسخه واحد برای زندگی» فاصله بگیریم. پذیرش تفاوت‌های فردی به معنای بی‌تفاوتی یا کنار گذاشتن ارزش‌های اجتماعی نیست؛ بلکه به معنای پذیرفتن این واقعیت است که انسان‌ها ممکن است برای رسیدن به رضایت، امنیت و احساس معنا، مسیرهای متفاوتی را انتخاب کنند. شاید به جای پرسیدن اینکه «چرا هنوز ازدواج نکرده‌ای؟»، «چرا بچه‌دار نشده‌ای؟» یا «چرا مثل بقیه زندگی نمی‌کنی؟»، بهتر باشد فضای گفت‌وگو را به سمت شناخت انتخاب‌ها و تجربه‌های فرد ببریم.

در نهایت، احترام به انتخاب‌های متفاوت دیگران، احترام به مرزهای روانی، استقلال و حق انتخاب آنهاست. هرچه جامعه بتواند تفاوت میان افراد را بیشتر بپذیرد و کمتر زندگی آنها را با یک الگوی واحد مقایسه کند، فشار روانی ناشی از قضاوت‌های اجتماعی نیز کاهش پیدا می‌کند. زندگی انسان‌ها قرار نیست در یک جدول واحد و از پیش تعیین‌شده تعریف شود؛ سلامت روان زمانی بیشتر امکان رشد پیدا می‌کند که فرد بتواند بدون ترس دائمی از قضاوت دیگران، مسیر زندگی خود را آگاهانه و مسئولانه انتخاب کند.

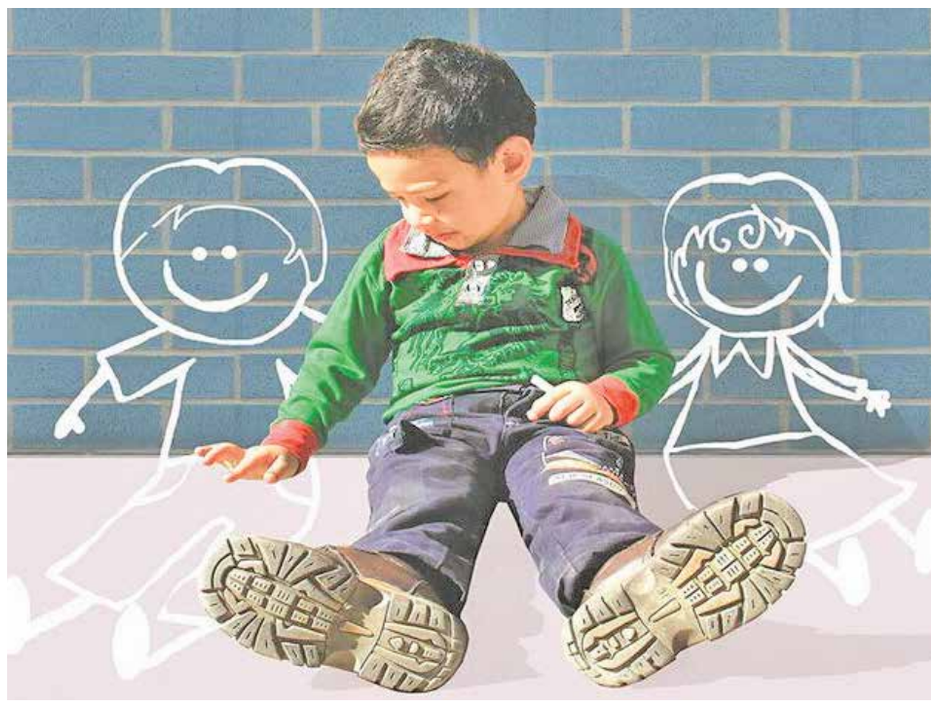

نسلی که تنها بزرگ می‌شود جامعه‌ای که پیر می‌شود

گزارش

سمیه افشین‌فر
گروه گزارش

وقتی از خیابان‌های شهرهای بزرگ ایران عبور می‌کنیم، متوجه می‌شویم که وضعیت خانواده‌ها تغییر کرده است. دیگر کمتر شاهد حضور پرتعداد کودکان در پارک‌ها هستیم و جای خالی خواهر و برادرها در خانه‌ها بیش از هر زمان دیگری به چشم می‌آید. این موضوع فقط یک تغییر سبک زندگی ساده نیست؛ ما با یک «زلزله خاموش» روبه‌رو هستیم. ایران با سرعتی باورنکردنی در حال حرکت به سمت پیری جمعیت است و پدیده «تک‌فرزندی» به‌عنوان یکی از نمادهای اصلی این گذار، آینده اقتصادی و اجتماعی کشور را با چالش‌های جدی روبه‌رو کرده است.

دهه‌ها پیش، نرخ باروری در ایران عددی بود که سیاست‌گذاران را نگران «انفجار جمعیت» می‌کرد. اما امروز، آن نگرانی جای خود را به هراس از «خلأ جمعیتی» داده است. تک‌فرزندی نه‌تنها به‌عنوان یک انتخاب، بلکه یک ضرورت تحمیلی در ذهن بسیاری از خانواده‌های ایرانی تثبیت شده است. فشارهای اقتصادی، تورم، افزایش هزینه‌های آموزش و سلامت، در کنار تغییر نگرش‌های فرهنگی که به سمت «کیفیت‌گرایی» در تربیت فرزند سوق پیدا کرده، باعث شده است خانواده‌ها فقط به یک فرزند بسنده کنند. مصطفی آب‌روشن، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه با بیان این مطالب به «ایران» می‌گوید: «تک‌فرزندی یکی از پدیده‌های رو به گسترش در جوامع امروزی است و فقط یک انتخاب شخصی برای داشتن یک فرزند نیست، بلکه نتیجه تغییرات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز به شمار می‌رود.» به گفته آب‌روشن، کوچک شدن خانواده‌ها، افزایش تحصیلات زنان، حضور بیشتر آنان در بازار کار، هزینه‌های بالای زندگی و دشواری‌های اقتصادی باعث شده است بسیاری از خانواده‌ها به داشتن یک فرزند تمایل پیدا کنند. او می‌گوید: «بسیاری از والدین معتقدند اگر فقط یک فرزند داشته باشند، می‌توانند زمان، توجه و امکانات مالی بیشتری به او بدهند و فرصت‌های بهتری برای موفقیت تحصیلی و شغلی‌اش فراهم کنند، با این حال این تصمیم پیامدهایی نیز دارد. تک‌فرزند از داشتن خواهر یا برادر محروم است و در آینده مسئولیت مراقبت از والدین سالمند به تنهایی بر عهده او قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، افزایش خانواده‌های تک‌فرزند باعث کاهش نرخ تولد و پیر شدن جمعیت می‌شود؛ مسأله‌ای که در آینده می‌تواند کمبود نیروی کار و مشکلاتی برای نظام بازنشستگی و اقتصاد کشور ایجاد کند.»

> تک‌فرزندی در سطح خرد، ساختار خانواده ایرانی را دچار دگرگونی کرده است. فرزندان تک، اگرچه ممکن است از منابع مالی و آموزشی بیشتری برخوردار شوند، اما با پدیده‌هایی چون «تنهایی» و «فقدان شبکه‌های حمایت خانوادگی» در بزرگسالی مواجه‌اند. وقتی پدر و مادری سالمند می‌شوند و فقط یک فرزند دارند، بار مراقبت از آنها فقط بر دوش یک نفر است

پیامدهای اجتماعی و روان‌شناختی تک‌فرزندی

تک‌فرزندی در سطح خرد، ساختار خانواده ایرانی را دچار دگرگونی کرده است. فرزندان تک، اگرچه ممکن است از منابع مالی و آموزشی بیشتری برخوردار شوند، اما با پدیده‌هایی چون «تنهایی» و «فقدان شبکه‌های حمایت خانوادگی» در بزرگسالی مواجه‌اند. وقتی پدر و مادری سالمند می‌شوند و فقط یک فرزند دارند، بار مراقبت از آنها فقط بر دوش یک نفر است. این احتمالی فقط بر دوش یک نفر است. این «بار مراقبتی» در آینده‌ای نزدیک می‌تواند منجر به بحران سلامت روان در نسل‌های میانی شود. این جامعه‌شناس با اشاره به رشد فردی، معتقد است: «تک‌فرزندان معمولاً به دلیل ارتباط بیشتر با والدین، از حمایت عاطفی و مالی بیشتری برخوردار هستند و این موضوع می‌تواند به افزایش اعتمادبه‌نفس، رشد بهتر مهارت‌های گفتاری و موفقیت‌های تحصیلی آنها کمک کند. اما نبود خواهر و برادر باعث می‌شود فرصت کمتری برای یادگیری مهارت‌هایی مانند همکاری، تقسیم مسئولیت، حل اختلاف، سازگاری و تحمل شکست داشته باشند.» به نظر آب‌روشن، در خانواده‌های پرجمعیت، کودکان، بسیاری از این مهارت‌ها را در تعامل روزانه با خواهر و برادر یاد می‌گیرند، اما تک‌فرزندان برای کسب این تجربه، بیشتر به مهدکودک، مدرسه، ورزش‌های گروهی و فعالیت‌های اجتماعی نیاز دارند. او می‌گوید: «در بسیاری از خانواده‌های تک‌فرزند، والدین بیش از اندازه بر زندگی فرزند نظارت می‌کنند و گاهی به جای تقویت استقلال او، وابستگی عاطفی بیشتری ایجاد می‌شود. البته این شرایط می‌تواند روابط صمیمانه و دوستانه‌ای میان والدین و فرزند نیز به وجود آورد، اما در سال‌های سالمندی والدین، نبود خواهر و برادر، مسئولیت‌های عاطفی و مراقبتی را برای تنها فرزند سنگین‌تر می‌کند.»

پیری جمعیت، باری بر دوش اقتصاد

بحران پیری جمعیت فقط به کاهش تعداد متولدین خلاصه نمی‌شود؛ مسأله اصلی «نرخ جایگزینی» است. وقتی نرخ باروری به زیر ۲٫۱ فرزند به ازای هر زن می‌رسد، به این معناست که نسل آینده قادر به جایگزینی نسل فعلی نیست. این اتفاق، زنجیره‌ای از مشکلات اقتصادی را هم کلید می‌زند. کاهش نیروی کار، فشار بر صندوق‌های بازنشستگی و رکود در تقاضای مصرفی، از مهم‌ترین این مشکلات هستند. آب‌روشن با بیان این مطالب می‌گوید: «با گذشت زمان، ورودی بازار کار کاهش می‌یابد؛ این یعنی تولید ناخالص داخلی (GDP) با کندی مواجه شده و صنایع با کمبود نیروی متخصص و کارگر روبه‌رو می‌شود. در ساختار فعلی، بازنشستگان توسط حق بیمه شاغلان حمایت می‌شوند. وقتی تعداد شاغلان به نسبت بازنشستگان کاهش یابد، سیستم تأمین اجتماعی با بحران مالی جدی مواجه خواهد شد. این مسأله یعنی افزایش سن بازنشستگی و کاهش توان خرید سالمندان دور از انتظار نیست. همچنین جوامع جوان، محرک اصلی تقاضا در بازار هستند. جمعیت سالخورده به‌طور معمول الگوی مصرف متفاوتی دارد که ممکن است منجر به رکود در صنایع مصرفی، مسکن و آموزش شود.» این جامعه‌شناس با تأکید بر اینکه در سطح جامعه نیز گسترش تک‌فرزندی پیامدهای مهمی دارد، توضیح می‌دهد: «اگر تعداد خانواده‌های تک‌فرزند افزایش یابد و همزمان مردم عمر طولانی‌تری داشته باشند، جامعه به سمت سالمندی جمعیت حرکت می‌کند. در چنین شرایطی تعداد افراد شاغل و تولیدکننده کمتر و تعداد سالمندان نیازمند حمایت بیشتر می‌شود و این موضوع می‌تواند نظام سلامت، صندوق‌های بازنشستگی، اقتصاد و خدمات اجتماعی را با مشکلات جدی روبه‌رو کند.»

آیا راه بازگشتی هست؟

سیاست‌گذاران در سال‌های اخیر تلاش کرده‌اند با بسته‌های حمایتی، وام‌های فرزندآوری و مشوق‌های مالی، مسیر را معکوس کنند. اما آیا پول به تنهایی می‌تواند امنیت عاطفی و ثبات اقتصادی لازم را برای آوردن فرزند دوم و سوم فراهم کند؟ به گفته این جامعه‌شناس، تجربیات جهانی نشان می‌دهد در کشورهایی با شرایط مشابه ایران (مانند کره جنوبی یا ژاپن)، سیاست‌های مالی شکست خورده‌اند. مردم بیش از آنکه به کمک‌های مقطعی نیاز داشته باشند، به «احساس ثبات» نیاز دارند. تا زمانی که شرایط دست‌نیافتنی باشد، خانواده‌ها ترجیح می‌دهند «تک‌فرزندی» را به‌عنوان استراتژی بقا انتخاب کنند. او می‌گوید: «ایران در حال رسیدن به «پایان دوره پنجره جمعیتی» است؛ دوره‌ای که در آن بیشترین سهم جمعیت در سنین کار و فعالیت قرار داشتند. ما در حال از دست دادن این فرصت طلایی هستیم. گزارش‌های جمعیتی نشان می‌دهد اگر سیاست‌های کلان کشور تغییر نکند، تا کمتر از سه دهه دیگر، ایران یکی از پیرترین کشورهای جهان خواهد بود. تک‌فرزندی فقط یک سبک زندگی نیست؛ پیامد ناگزیر بی‌ثباتی‌های اقتصادی و تغییرات هویتی است.» آب‌روشن با بیان اینکه تک‌فرزندی فقط یک تصمیم خانوادگی نیست، بلکه بر آینده جامعه نیز اثر می‌گذارد، می‌گوید: «دولت‌ها باید با احترام به انتخاب خانواده‌ها، با کاهش هزینه‌های فرزندآوری، حمایت از والدین، ایجاد امنیت شغلی، تأمین مسکن و گسترش خدمات رفاهی، شرایطی فراهم کنند که خانواده‌هایی که تمایل دارند بیش از یک فرزند داشته باشند، بتوانند این تصمیم را با آسودگی بیشتری عملی کنند. برای گذار از این مسیر، نیاز به یک بازنگری عمیق در ساختار اجتماعی و اقتصادی داریم. خانواده ایرانی امروز بیش از هر زمان دیگری نیاز دارد به آینده امیدوار باشد تا بتواند نسل آینده را برای این خاک تربیت کند. بدون سرمایه‌گذاری روی «امید»، ارقام جمعیتی همچنان رو به سقوط خواهند بود و پیری، سنگین‌تر از همیشه بر سقف این سرزمین سایه خواهد افکند.»